

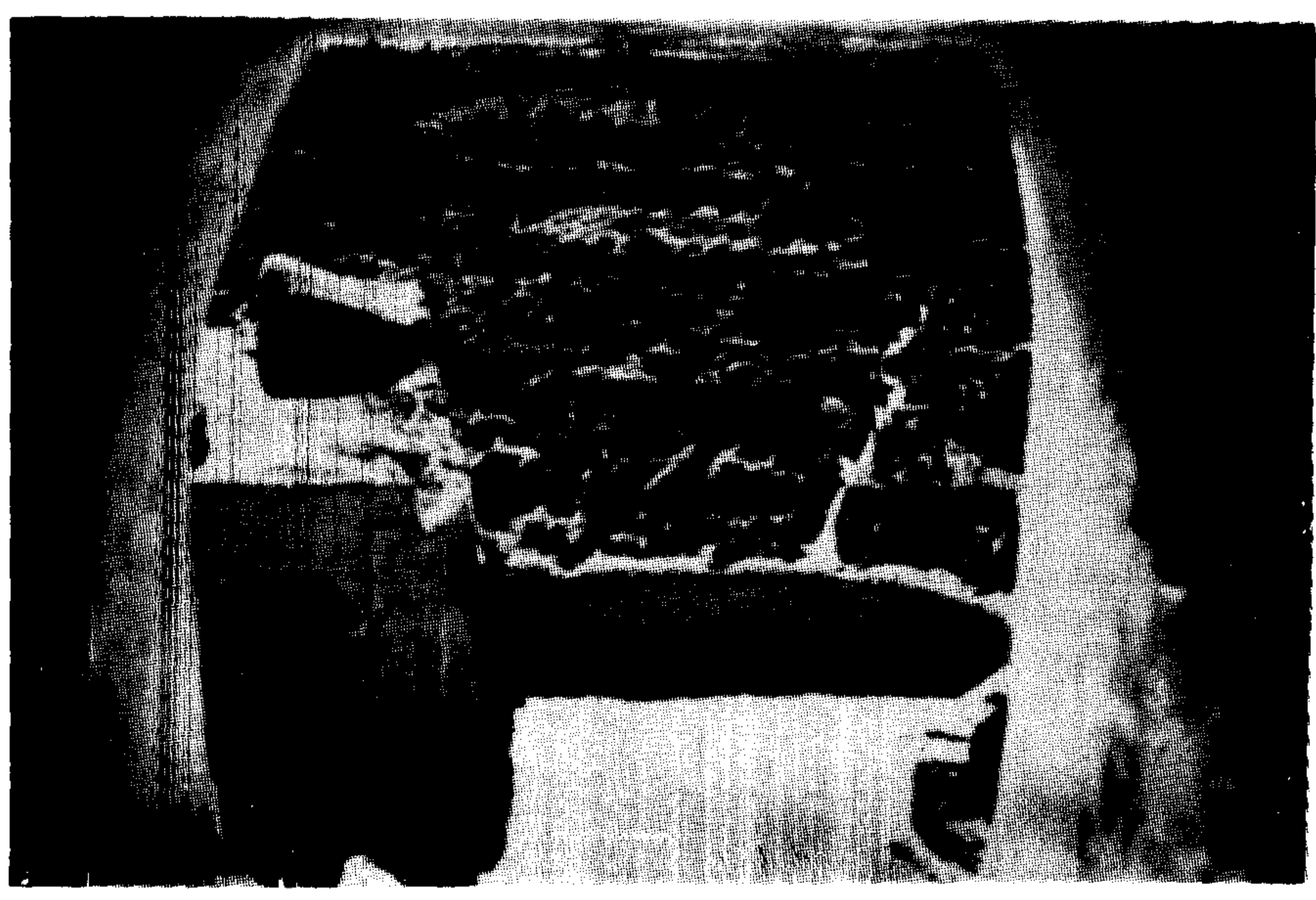
شناخت روند تحولات نثار بخشی

دکتر اصغر طلا مینائی

زمانی که بحث دربارهٔ مرمت آثار باستانی است بلافاصله ما متوجه سیر و گذشت تاریخ و زمان می شویم روی این اصل، پایه و اساس بحث در این مقاله پیرامون تاریخ متعلق به آثار فوق دور خواهد زد. در اینجا که بحث از عواملی چون آثار باستانی و یا آثاری است که فقط عظمت و وسعت تاریخ نمیتواند آنها را توجیه و بازگونماید بنظر میرسد که توجه به شناسائی روند فرم گیری آنها در هر زمان و تاریخ، میتواند موضوع را از هم شکافته و بطور دقیق تر بحث را متوجه حالات خاصی از این تغییر و تبدیل زمانی نماید.

بدین لحاظ در نظر است در این خلاصه به عوض بحث در مورد یک اثر تاریخی در یک دوره بخصوص از تاریخ، و یادکر کلیاتی دربارهٔ خصوصیات خشتی و گلی فرم های مختلف ساختمانی، توجه را به شناخت ماهیت وجودی این آثار و روند فرم گیری آنها معطوف داریم. و بجای تمجید و یا مطرود ساختن مجموعه آثار باستانی به بحث در باره شناخت راز نهانی عناصر سازنده آنها می پردازیم. چون از این طریق است که می توان بعد از شناسائی، خصوصیات کیفی و کمی آنها و فلسفه راز هستی این عناصر، طی ضوابطی مبادرت به ثبت در تاریخ و ضبط عوامل موثر در آثار و اشاره نمود و این گونه نگهداری به مراتب ابدی تر و جاودان تر از نگهداری بقایای کالبدی آثار باستانی است.

در این رساله سعی بر آن رفته که روند فوق را بررسی نموده، توجه به استدلال های تجزیه و تحلیلی سیستماتیک از



روند فرم‌گیری آثار تاریخی و چگونگی تغییر و تحول آنها را در تاریخ از یکطرف و تجزیه این آثار به المانهای ساده‌تر و قابل بحث‌تر را از طرف دیگر معطوف سازیم .

چون پیچیدگی روند فرم‌گیری خودبتهائی شامل پارامترهای نامحدود و بیکرانی است که محتاج به تجزیه و رده‌بندی است چه بهتر است اگر جامعیت و کلی‌گرائی مطالعه آثار تاریخی و یاهراثر تاریخی نیز بتواند به اجزای ساده‌تری رده‌بندی شود تا بهتر بتوان آن را بررسی و مطالعه نمود . موضوع این رساله بررسی روندهای فوق و پیشنهاد متد استدلالی تجزیه و تحلیلی برای این تاریخ‌گرائی است .

بنابراین همانطور که در دیاگرام منعکس گردیده ارکان اصلی این روند را مادیات از یکطرف و معنویات از طرف دیگر تشکیل میدهند . هر فرم‌گیری تاریخی تحت تاثیر و در رابطه با خصوصیات مادیات و معنویات فرم گرفته تاریخ آن رامی‌سازد .

حال برای انجام این منظور ابتدا از روند فرم‌گیری فضائی معماری در دو قسمت و بالاخره در قسمت سوم به بررسی روند تحولات و تغییرات تاریخی می‌پردازیم .

قسمت اول : بررسی خصوصیات مادی جهانی (دنیای مادی)

قسمت دوم : بررسی خصوصیات معنوی جهانی (دنیای معنوی)
قسمت سوم : به بررسی روند تحولات و تغییرات تاریخی یا دینامیک تغییرات در طول تاریخ

قسمت اول - بررسی شناخت دنیای مادی مشتمل بر :

الف : اصول مادی

ب : فرمها و فرم‌گیری‌های مادی

الف : بکارگیری ماده توسط انسان به منظور ساختن محیط خویش ، دونقش اصلی را انجام می‌دهد که یکی قبول انجام فونکسیون تکنیکی و عینی و دیگری ایفای نقش معنوی در رابطه با احساسات و عواطف انسانی است . به عبارت دیگر ماده در نهاد خود علاوه بر خصوصیات مادی

مرکز هماهنگی مطالعات محیط‌زیست

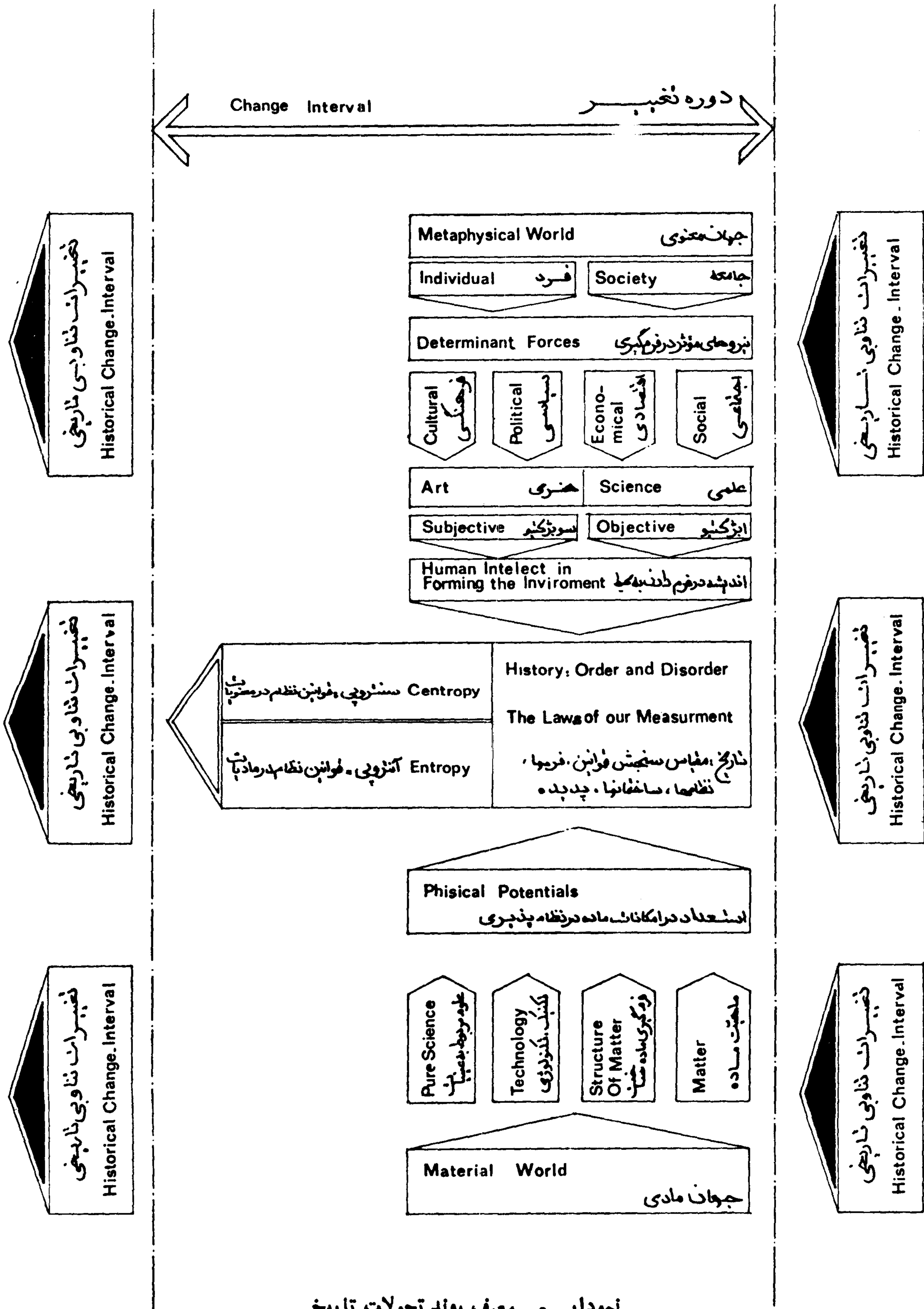
مربوط به وزن ، حجم ، تحمل نیرو و فشار معین و غیره حامل صفتی است که باعث برقراری کمونیکاسیون انسان میگردد . رنگ ، بو ، کیفیت قرارگیری اتمهای آن نسبت به یکدیگر (سختی و نرمی) و غیره از آن جمله‌اند : مثلاً " رنگی که انسان را شاد میکند و بالعکس غمگین می‌سازد و بالاخره در انسان تغییر حالت به وجود می‌آورد از جمله خصوصیات مربوط به ماده‌اند . این کیفیات ماده است که می‌تواند معمار را در بکارگیری صحیح ماده در جهت رسیدن به مقاصد و خواست‌های مربوطه کمک و یا بالعکس عدم استفاده صحیح از آن معماری ناموفق را به صورت مصنوعی معرفی نماید ، البته این خصوصیات ماده را باز میتوان به دو دسته تقسیم کرد .

۱- آنهائیکه به صورت نسبتاً منطقی در فرم ابژکتیو خود و نه در رابطه با افراد و یا فرهنگ‌های متفاوت مطرح میشوند ، بلکه در خارج از چنین کادرهائی بصورت جهانی و ابدی مطرح میشوند .
۲- آن دسته از کیفیات معنوی مادی که از شخص به شخص

دیگر و از فرهنگ به فرهنگ دیگر تغییر نموده تفاوت‌های آنها در حالاتی مرزهای فرهنگ‌ها و سنت‌های مربوطه را مشخص مینماید .
بررسی هر دو دسته از خصوصیات فوق در معماری حائز اهمیت بوده گروه اول بطور عینی و سیستماتیک‌تر و دسته دوم به صورت پیچیده‌تر در رابطه با علوم انسانی عنوان میگردد که لازم است مورد مطالعه دقیق قرار گیرند .

ب : فرمها و فرم‌گیری‌های مادی

علاوه بر کیفیت نهادی ماده که در بالا از آن صحبت شد ، چگونگی فرم‌فیزیکی پدیده‌ها نیز بنوبه خود حامل پتانسیلی مبتنی بر شناخت روابط عناصر مادی متشکل آن فرم است . بعبارت دیگر فرم‌ها نیز به نوبه خود قادرند روحی تازه در کالبد ماده دمیده زندگی‌ای نو در قالب آن بدمند و بهمان ترتیب که ماده قادر به برانگیختن احساس و به حرکت درآوردن و یا شاد و غمگین کردن بشر بوده ، فرم‌ها نیز قادر به القاء کیفیت‌های فوق در قالب ماده بوده با صفات مشابه مادی تواما " عمل کمونیکاسیون فضائی حیاتی معماری



فرم‌های خود اصولاً " به سه دسته تقسیم میشوند .

۱- فرم‌های خالص که از قوانین و اصول عقلانی و فکری پیروی میکنند .

۲- فرم‌های طبیعی و ارگانیکی که نظام فرمی آنها بطور کامل برتخیل و فکر آشکار نبوده انسان آنها را در قالبی ماوراء آنچه عقل و استدلال بطور کامل بتواند توجیه کند می‌شناسد .

۳- فرم‌های ترکیبی - فرم‌های ترکیبی است ازدو نوع فرم توجیه شده فوق .

شناسائی و تجزیه و تحلیل فرم‌های دسته اول که بر اساس قوانین هندسه و ریاضیات انجام میگیرند ساده تر بوده ، ابعادی بس ساده تر و تعدادی بس محدود تر دارند . همانطوریکه اعداد در شناسائی ، توجیه و بیان روابط پدیده‌ها بکار گرفته میشوند این فرم‌ها نیز در رده بندی فرم‌های طبیعی و ارگانیکی بکار میروند . حالات خاصی از این دسته فرم‌ها در فواصل زمانی معین از تاریخ ، توجه دانشمندان را آنچنان جلب نموده که نه فقط به عنوان سمبلی برای بیان حالات کیفی از روابط انسانی در فرهنگ و زمانی خاص بکار گرفته شده‌اند بلکه این نوع استفاده به صورت ابدی و مطلق معرفی گردیده است . این نوع مشاهده است که هر نوع نتیجه‌گیری لحظه‌ای تاریخ از فرم‌ها را بعنوان فرم مطلق و برگزیده ، چه در لباس سنت و چه در لباس ملیت ، مطرود و خطرناک جلوه میدهد .

تاریخ شاهد این حقیقت است که چگونه گذشت زمان فرم‌های را که در اوائل رنسانس به عنوان فرم مطلق برای ایفای فونکسیون‌هایی چون پنجره ، کلیسا ، شیرو غیره ارائه شده بودند ، مطرود ساخت .

شک نیست که شناخت فرم‌های دسته اول به عنوان الفبائی راه را برای شناسائی بهتر فرم‌های ارگانیکی و طبیعی هموار میسازد و سپس میتوان فرم‌های ارگانیکی را به مجموعه‌ای از این فرم‌های اصلی و پایه تجزیه نموده به بررسی گذارد .

همانطور که گفته شد فرم‌های دسته اول فرم‌های بودند



را انجام میدهند ، بعبارت دیگر گرمی و سردی القاء شده در حوزه های فضائی معماری را بوجود بیاورند که انسان را دعوت به نشستن حرکت کردن احساس آرامش کردن میکند . علاوه بر خصوصیات مربوط به چگونگی مادی عناصر سازنده هر اثر معماری ، آنچه که ماهیت فضای حیاتی معماری را تشکیل میدهد چیزی نیست بجز انرژی که توسط اجزاء سازنده آن اثر در فضا القاء میشود .

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

که در قالب فکر و شناخت فکری مطرح هستند. لذا کمتر میتوانند بطور کامل بندای احساس انسانی که کیفیت جستجوگرانه و کنجکاوانه‌ای دارد پاسخ گویند عبارت دیگر به کارگیری این نوع فرمها در معماری (فرمی که در قالب شناخت فکر بگنجد) جایی برای تراوشات حس کنجکاوی که در جستجوی ابعاد ناشناخته فضایی هستند باقی گذارد. از طرف دیگر در فرمهای ارگانیک تعداد ابعاد ناشناخته به حدی است که به انسان فرصت شناسائی و توجیه آنها را نمیدهد. فرمهای ترکیبی میتوانند هارمونی معقولی از بکارگیری ترکیب دو نوع فرم را مطرح نمایند و کمبود موجود در فرمهای دسته اول را از طریق ادغام آنها با فرمهای ارگانیک و یا به کارگیری فرمهای نامشخص آزاد از بین ببرند.

قسمت دوم - بررسی خصوصیات معنوی انسانی (دنیای معنوی) این بحث باید از یک طرف در فرم فردی و از طرف دیگر در فرم جامعه که مجموعه‌ای از جمع فردها نبوده بلکه پدیده‌ای است مخصوص بخود و باید مستقلاً " شناخته شده توجیه گردد. اما بحث درباره خصوصیات جامعه صحبتی است طولانی معهداً باختصار باید گفت جامعه شکلی است از ترکیب روابط انسانی، انسانها، بشکلی که در آن خواسته‌ها، هدف‌ها و آمال انسانهای آن جامعه به شکل خاصی فرموله و انتگره شده باشد. بهر حال در این مورد ما بحث خود را بطور کلی درباره انسان بدون توجه خاص به فرمهای اجتماعی و فرهنگی او اختصاص میدهیم.

اگر بخواهیم هستی و جهان مادی (Universe) را از دیدی انسانی مورد توجه قرار دهیم، شک نیست که ایم نظر دنیای مادی و معنوی هر دو را شامل خواهد شد. دنیای معنوی دنیایی است که در چهارچوب تراوشات ذهنی و فکری قرار گرفته، خصوصیات آن بصورت کمی و کیفی و در فرم افراد با طبیعت و افراد با یکدیگر و یا بطور کلی روابط انسان با محیط " در چهارچوب حوزه فکری " منعکس میشود. در صورتیکه دنیای مادی دنیایی است که در چهارچوب مادیات و عوارض ناشی از آن در جهات مختلف و مخصوص

محیط شناسی

بخود مورد توجه قرار میگیرد.

عامل تماس انسان با محیط چیزی جز تکرار ساده عاداتی نیست که انسان در طی تکامل خود صریحاً " فرا گرفته است. تماس انسان و محیط باعث تغییر و تحویل در هر دو بوده محیط تحت تاثیر این تماس تغییر می‌کند و انسان نیز تحت تاثیر محیط حالات جدید می‌یابد. بطور کلی ارگانیزم در جریان تماس با محیط بر اثر تاثیرات ناشی فعالیت‌های خود آگاه غریزاً بر می‌انگیزد



وارگانیزم ناگزیر به فعالیت‌های متمایل می‌گردد که منجر به آگاهی یا شناخت او خواهد شد.

ادراک انعکاس واقعیت‌های خارجی در شناخت انسان است و چون شناخت ناشی از برخورد انسان و محیط است پس چگونگی آن در هر کسو در هر مورد نیز به چگونگی برخورد او با محیط بستگی خواهد داشت. در این صورت هر کس به تناسب تجربه‌های زندگی خود یعنی برخوردهائی که با محیط پیدا می‌کند به درجه‌ای از شناخت نائل می‌گردد. بنابراین شناخت سنت‌ها و آثار باستانی نیز فقط در چهار چوب شناخت‌های تاریخی و به همراه تاریخ مفهوم می‌یابد و نه جدا و خارج از آن. میدانیم که تمام هستی در تغییر و تکاپو و حرکت دائم است.

شناخت همان‌طور که گفته شد در رابطه و در خلال کیفیات خود آگاه و ناخود آگاه نوسان نموده بر حسب اتکاء به ذهنیات فرم هنری و یا اتکاء به عقل و استدلال جنبه علمی به خود می‌گیرد. معمولاً "شناخت علمی با کمیت‌ها سروکار دارد در حالیکه شناخت هنری وقتی است که به مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی توجه کرده و جنبه عاطفی شناخت مورد تأکید قرار گیرد. همچنان که دانشمند با تکیه به مفاهیم ابژکتیو، انتزاعی و عینی واقعیت بیرونی را جستجو کرده به زبانی کمی بازگو می‌کند، هنرمند با تکیه بر تصاویر ذهنی واقعیت درونی را در رابطه با واقعیت‌های بیرونی به زبان کیفی گزارش می‌دهد. بنابراین در کار هنری واقعیت درونی و فردی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است و برعکس آن کار واقعیت بیرونی و عینیات برجسته تر از واقعیت‌های درونی و فردی نمودار میشوند. شناخت به دو صورت انجام می‌گیرد شناخت حسی یا سوبژکتیو (Subjective) و شناخت منطقی یا ابژکتیو (Objective) در شناخت حسی یا سوبژکتیو هر یک از محرک‌های محیطی از طریق حواس در مغز تاثیر گذاشته تاثیر تحریکات در مغز بصورت "احساس باعث پی بردن به وجود اشیاء شده موجب ایجاد تصویری ذهنی از عناصر کالبدی و غیر کالبدی محرک، می‌گردد.

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

تصاویر ذهنی گاهی به صورت یادآوری از خاطره یا شیئی، بازگری تصویر قبلی بوده و گاه حاصل یک دگرگونی مغزی یا تصویری از یک پدیده جدید در مغز هستند. در شناخت منطقی یا ابژکتیو تصویر ذهنی که نماینده صریح اشیاء و یا تحولات خارجی است بر اثر برخورد با ادراکات، با تصویر ذهنی پیشین مقایسه و سنجیده و رده‌بندی شده در نتیجه ادراک منطقی از یک شیئی جدید یا مصوری از تصویرهای ذهنی پیشین تفهیم می‌پذیرد.

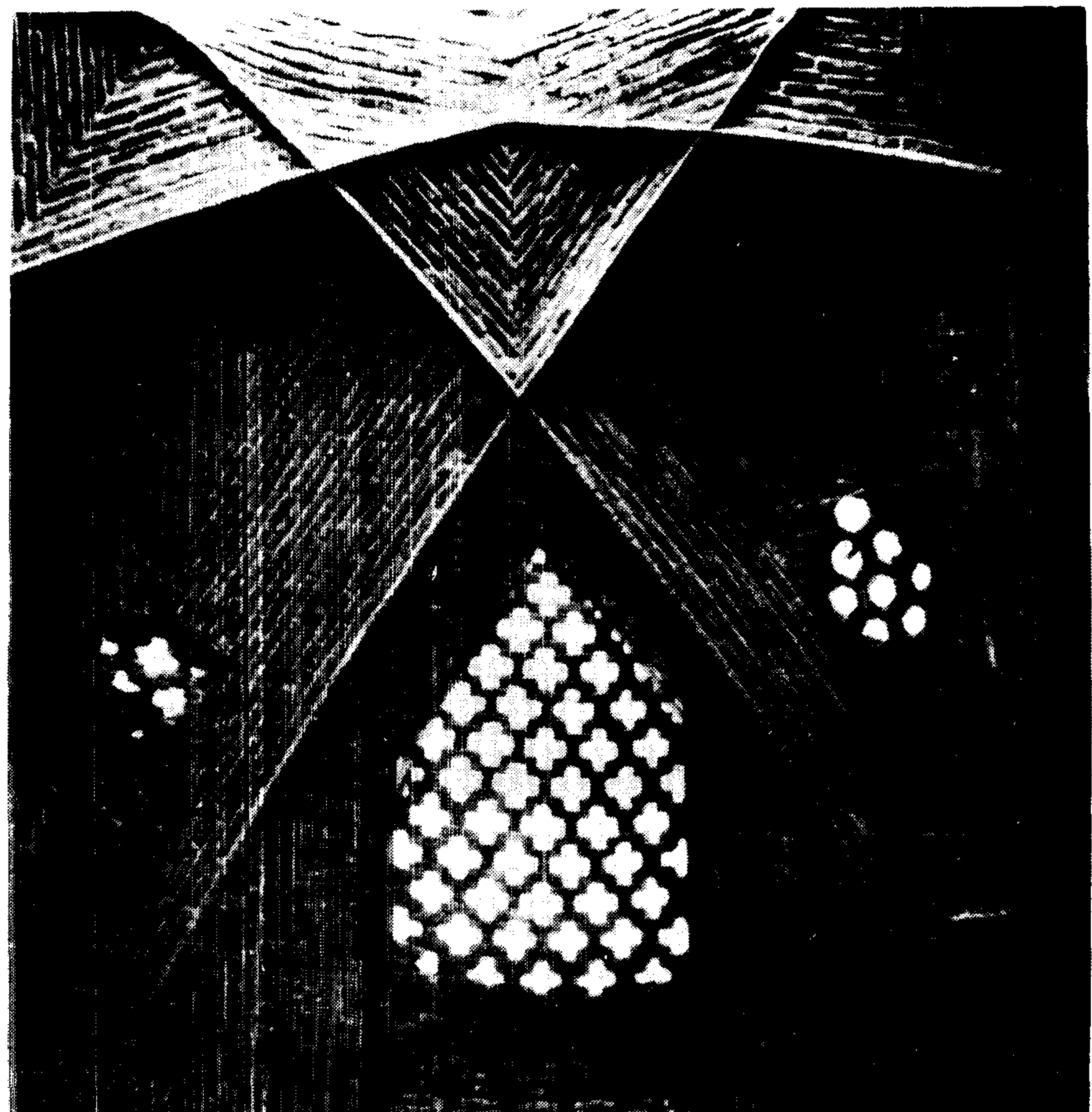
بررسی و شناخت و حتی تأثیری که پدیده‌های تاریخی روی افراد می‌گذارند نیز در رابطه با همین خصوصیات مخصوص به ساختمان مغز خواه ناخواه تابع دواصل فوق بوده انسان با آنها بطور آگاه و یا ناخود آگاه مربوط می‌شود. مردمی ناخود آگاه از گچ‌بری و تزئینات انجام شده به سبک گذشته خوششان آمده استفاده از سبک‌های گذشته (مثلاً "بکارگیری قوس در معماری) را مورد تحسین قرار می‌دهند عده‌ای (شاید بیشتر در میان تیپ تحصیل کرده) استفاده از قوس را متعلق به گذشته و غیر قابل قبول میدانند.

البته در استفاده مجدد چنین عناصر بکار رفته در تاریخ فقط بصری تعلق آن به گذشته نمیتواند قابل قبول و یا مطرود باشد. بلکه هدف باید بر شناخت علل ناخود آگاه قبول و یار د چنین عناصر (مثلاً "قوس) از طرف گروه‌های مختلف انسانها متمرکز گردد و بالاخره انسانهایی که بهیچ وجه در محیط آکادمیک نبوده که تحت تاثیر علوم ابژکتیو و خود آگاه انتقال یافته به آنها فرمهای متعلق به گذشته را مطرود و فرمهای مد روز را قابل قبول می‌دانند. اگر زندگی را در مجموعه‌ای از روابط پیچیده زیست گروه‌های مختلف، انسانها در زمان و مکان توجیه کنیم، چون کیفیت این روابط ازلی نیست یا بهتر بگوییم چون زندگی همیشه دارای یک مفهوم نیست پس هنر و بالنتیجه آثار تاریخی هر عصر و زمان و هر قومی نیز نه بطور مطلق در فرهنگ گذشته و نه صرفاً "در فرهنگ آینده جای می‌گیرد، بلکه این روابط خود تفاهمی است از هر دو به این معنی که به گذشته مربوط است و امروز بقایای کاذبی از آن

به چشم میخورد ، یاپدیده‌ای نواست که درشرف تکوین بوده مارا باآینده همساز میکند .

بهرحال چه کهنه وچه نوتاثیرات متقابل آنها برهم تاریخ رامی سازند. بنا براین درتحلیل سنت‌ها و آثار دوران مختلف تاریخ تفکیک آنها و بخش کهنه و نو وبررسی آن‌ها در دو فرم جداگانه غیرقابل قبول و بیفایده است زیرا درچنین تقسیم بندی ماهیت واقعی انسان و آثارش در تاریخ و تحول و تغییر شناخت‌های ذهنی و اندیشه او نادیده محسوب گردیده .

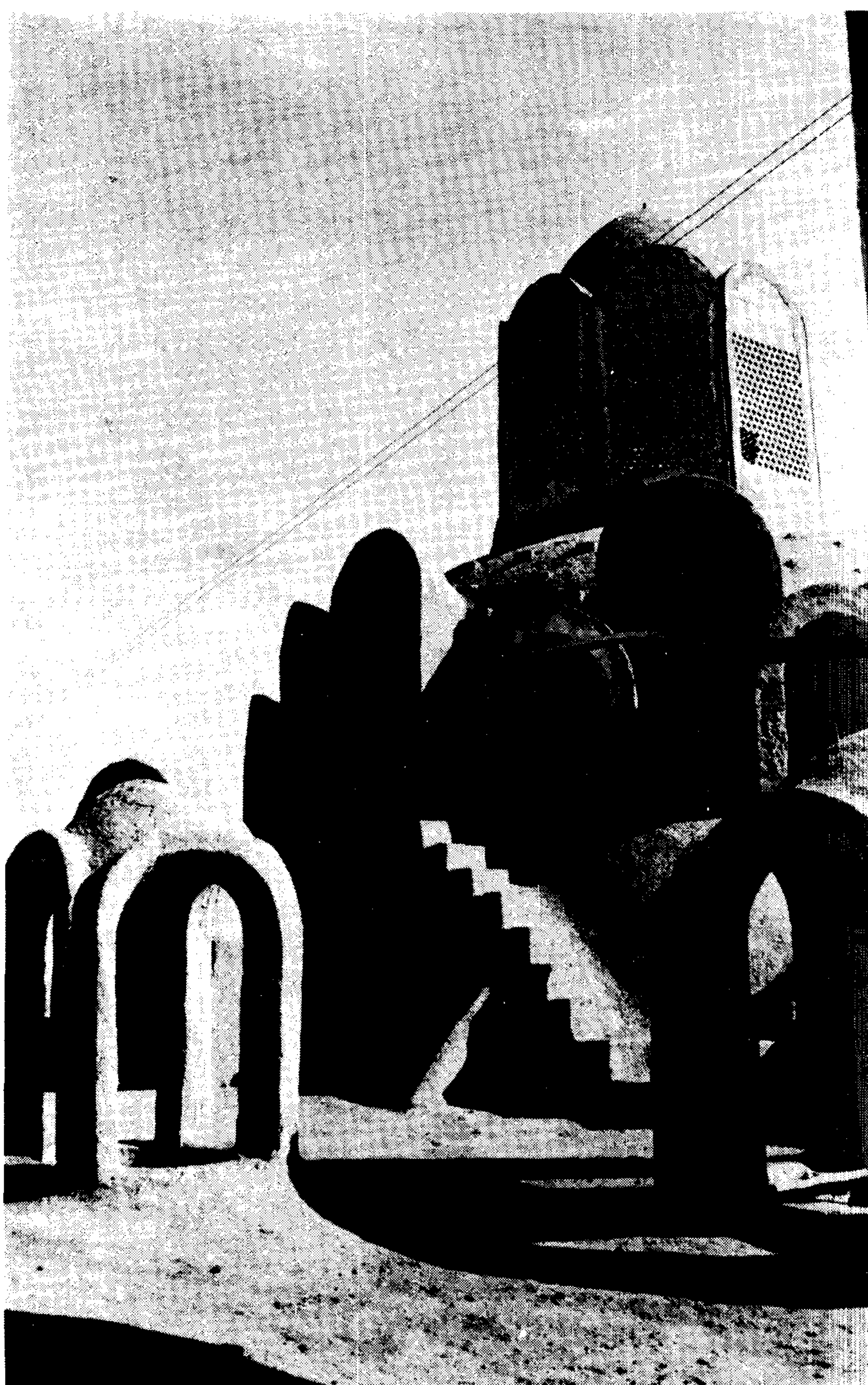
وقتی در مورد خصوصیات ماده بحث بود تذکر داده شده که ماده در چهارچوب وجودی خود بدون تمایل و اراده انسان خاصیت و فرم ذاتی و طبیعی مستقل از خواست انسانی راداراست . به این معنی که از نظر مادی اصول قوانین فیزیکی و از نظر معنوی اصول هنرهای ابژکتیو را رعایت میکند . (به عنوان مثال در مورد رنگ‌ها همانطور که مندریان و کاندیسکی وغیره میگویند ، فرمهای مادی



محیط شناسی

دارای چنان خصوصیات و کیفیاتی هستند که از شخص به شخص تغییرپذیر نیست) . ولی آنچه انسان در قالب آن می‌دند ، چه به صورت کاذب و مصنوعی (استفاده غیر معقول از ماده برای فرم - فونکسیون) که ماهیت آن برای چنین استفاده‌ای خلق و آفریده نشده است (و روحی که انسان در استفاده از پدیده‌ها در کارگیری آنها برای جوابگویی با احتیاجات فیزیکی ، اجتماعی ، فرهنگی خود می‌دند ، نتیجتاً " بصورت سمبل‌هایی متظاهر می‌گردد که این سمبل‌ها گاهی بصورت غیر فیزیکی (Myth) جادو را به وجود آورده ؛ گاهی بصورت فیزیکی خود در رابطه با محیط فیزیکی انسان نمایان گردیده و محیط را قابل فهم می‌سازند . سمبل چه مادی و چه معنوی عبارتست از فرمی از پدیده‌ها است که در نزد جامعه‌ای معرف کیفیتهای انسانی از آن بوده و حالتی از خصوصیات انسانی آن جامعه را بیان میکند . در این حالت ، فرم ، شکل ، کمپوزیسیون و بالاخره ترکیبی که در نظام روابط پدیده‌ها بکار رفته منعکس کننده خصوصیات انسانی ، فرهنگی خالق آن بوده و زبان و روحی است که در کالبد فیزیکی دمیده شده و آنرا از حالت مادی و مرده به پدیده‌ای زنده که بیان کننده احساس و معرفت انسانی است تبدیل نموده است . انسان شناسان معروف خصوصیات نمونه‌های شگرفی از فرم معنوی و غیر فیزیکی این سمبل‌ها را معرفی و توجیه نموده‌اند مثلاً " لوی استروویس انسان شناس معروف فرانسوی در بخشی مربوط به سمبل‌ها و اشباح Myth مفصلاً " در این باره صحبت نموده است که در اینجا از ادامه بحث در باره آنها خودداری میشود . سعی خواهد شد در دنباله مطالب فوق مختصری در باره سمبل‌های فیزیکی که عوامل معنوی سازنده آثار تاریخی و معرف‌های عینی باقیمانده آنها هستند صحبت نمائیم . بعنوان مثال می‌توان از گنبد ، قوس ، گلدسته ، حیاط . . . و غیره به عنوان سمبل‌هایی که در معماری سنتی ما ، بکار رفته‌اند صحبت نموده زندگی مادی و معنوی آنها را به تجزیه گرفت زیرا شناسایی آنها به صورت زنده خود می‌تواند ما را در نگهداری و ادامه زندگی آنها یاری کرده

جنبه^۶ استاتیکی داشته بلکه بکارگرفتن آن از طرف معمار بطور آگاه یا ناخود آگاه مبین تاثیرات ذهنی است که این عنصر معماری در خالق و یا فرهنگ مورد بحث داشته است. بنابراین کلیه^۷ قوسهای بکار رفته در تاریخ بر اساس فرم خاص آنها باید تجزیه و تحلیل گردند مثلا "استفاده از قوس های زاویه دار و یا یکنواخت باید به مطالعه گذارده شود تا علل معنوی استفاده از هر دو نوع علاوه بر اصول استاتیکی آنها مشخص گردد. چنین مطالعه^۸ علمی و تجزیه و تحلیلی



و نقش مان راد را دامه^۹ استفاده عقلانی آنها مشخص نماید. برخی از قوس ها بعنوان یک فرم کاملا " استاتیکی و ساختمانی صحبت میکنند و بعضی آنها به عنوان یک موتیف Motif متعلق به سبک و یا به سنت معماری اسلامی و غیره می دانند، در صورتیکه قوس نه تنها به دلایل استاتیکی و ساختمانی و نه به دلائل موقعیت های تاریخی بکار رفته اند بلکه عوامل بیشماری در به وجود آمدن و تحولات فرمی آنها موثر بوده است. برای به کارگیری بهتر این نوع فرمها و یاسنبل های اصلی باید ابتدا خصوصیات یک قوس در دو حالت مادی و معنوی آن شناخته شود و آنگاه چگونگی بکارگیری و استفاده آن خود بخود مشخص خواهد شد. اصولا "از نظر مادی و استاتیکی، خصوصیات فرمی هر قوس را میتوان تجزیه و تحلیل نموده و راندمان کاربرد ماده راد را در ساختمان فرم مورد نظر بررسی کرده و دید تا چه حد آن فرم از نظر استاتیکی قابل قبول و یا مطرود است. مثلا "قوس های مشخص عصر صفوی و یا ساسانی و غیره هر کدام در جوابگویی به نیروهای حامل نقشی مخصوص به خود و متناسب با فرم به کار رفته راد را میباشند. بدیهی است به سادگی نمیتوان گفت که بکار بردن یک قوس در یک معماری آنرا به صورت سبکی از معماری ایرانی و یا فرنگی و غیره جلوه گر میسازد. بلکه همانطور که گفته شد وقتی صحبت از قوس میشود مفهوم بیشتر متوجه واقعیتی است که از این عنصر در مجموعه معماری یا بنا عاید میشود و بطور کلی ایده بکارگیری آن متکی بر نظامی است که مجموعه قوسهای بکار رفته در معماری مورد نظر در آن مجموعه پدید آورده و موجب پیدایش روحیه و کیفیتی خاص در آن می گردند. طبیعی است که روح و کیفیت مورد نظر بصورت کلی و یک جا نمیتواند بررسی گردد. چون چنین بحثی جز کلی گرائی نکته ای را دقیقا " روشن نمی کند. شاید تجزیه و تحلیل عناصر سازنده و المانهای اصلی پایه آن بتواند راه راد را شناسائی بهتر آن روحیه و کیفیت هموارتر سازد. وقتی در مورد یک قوس صفوی، و یا گوتیک که به نقطه ای ختم میشود صحبت میکنیم، نمی توان گفت علت بکار بردن چنین فرمی صرفا "

است که می‌تواند ما را یک قدم به شناسایی علل نزدیکتر سازد. یک قوس زاویه‌دار در مقایسه یک قوس یکنواخت از نظر معنوی تفاوت زیادی دارد زیرا یک قوس زاویه‌دار یک نقطه از فضا (نقطه وسط قوس) را به عنوان نقطه عطفی ثابت و میخکوب می‌کند و روابط انسان با آن کاملاً "روابطی ثابت و جبری است در صورتیکه یک قوس یکنواخت فضا را بصورت پیوسته و غیرمیخکوب شده مطرح می‌کند، یک قوس یکنواخت انسان را به سوی خود خوانده و او را آرامش می‌دهد و رها می‌کند در صورتیکه یک قوس زاویه‌دار انسان را در حالت کاملاً "فرمال خود تثبیت نموده حرکت انسان را از درون خود دیکته می‌کند. قوسهای زاویه‌دار معرف یک فلسفه بسته جبری هستند در صورتیکه نوع یکنواخت یک نوع فلسفه باز و آزاد را معرفی می‌کند. البته به کارگیری نوع ماده نیز در ساختمان یک قوس بهم خود بعدی تازه را مشخص می‌نماید زیرا وقتی یک قوس گلی را با یک قوس که از پوشش کاشی مستور است مقایسه کنیم می‌بینیم که انسان با استفاده از کاشی در پوشش یک قوس باز تصرفی دیگر در نحوه زندگی آن کرده فضای سیال را به صورت منجمد و جامد تر خود مطرح می‌کند. این فرم‌گیری کاشی فضا را در پوششی که هر نقطه آن در القاء روحیه فضای معماری نقشی همانند نقش نقطه‌راس قوس زاویه‌دار (مورد بحث) ایفا نموده و هیچ اجازه توسعه ذهنی به ماوراء ابعاد عینی و حقیقی خود را میسر نمی‌سازد. در داخل قوسی که در آن کاشی به کار رفته هیچ نوع بعد ناشناخته‌ای احساس نمی‌شود بعکس در یک قوس که از گچ و یا گل پوشیده شده انسان علاوه بر آنکه با ابعاد حقیقی و فیزیکی آن در رابطه است در ابعاد دینامیکی ماوراء ابعاد فیزیکی آن نیز مستغرق می‌شود. حال اگر به قوسی که مشخصات نقطه‌ای در آن نمودار است و علاوه بر کاشی کاری کلیه سلسله مراتب نقوش روی جدار داخلی آن هم همه و همه به نقطه راس ختم گردیده و به سهم خود اثر نقطه‌ای را تشدید مینماید توجه شود دیگر جایی برای آزادی نمانده و همگی عوامل فوق نظامی ثابت و بسته را مطرح می‌کنند.

محیط‌شناسی

قسمت سوم - بررسی روند تحولات و تغییرات تاریخی

برای اینکه از تحول و تطور و تغییرات انسانی و بالنتیجه از مخلوق و اثر او در تاریخ صحبت کنیم باز دو موضوع اساسی به نظر می‌رسد. ۱- دنیای مادی ۲- دنیای معنوی و سپس روند تحولات این دو موضوع که می‌تواند تصویری از تغییرات کلی را مشخص نماید.

۱- دنیای مادی: خصوصیات پدیده‌های این دنیا را کم و بیش قوانین فیزیک، بیولوژی، و سایر مکاتب علوم مربوط به ماده شخصی مینماید اگر قوانین انتروپی را بعنوان آخرین فرمول‌های بین روابط دنیای مادی فرض کنیم. این تئوری خصوصیات نظم روابط مادی را اینطور بیان می‌کند، که تحول و تغییر همیشه با توسعه بی‌نظمی و ناآشنائی همراه است. تئوری انتروپی از رفتار عینی و قابل توجه عناصر فیزیکی صحبت کرده ثابت می‌کند که از زیاد در توسعه همیشه با پراکندگی در نظام رفتار عناصر سازنده جهان مادی همراه است. همواره توسعه مقیاس روابط عناصر فیزیکی سازنده هر سیستم (افلاک) با زیاد احتمالاتی تر بودن نظم سازمان دهنده عناصر سازنده آن سیستم (افلاک) همراه است. عبارت دیگر توسعه و از زیاد مقیاس در سیستم‌های مادی با از زیاد بی‌نظمی آن رابطه مستقیم دارد.

۲- دنیای معنوی: با کم‌نیسترفولر کیفیات و خصوصیات معنوی انسانی را در نظام دیگری که اصولش مخالف میانی دسته اول است بیان نموده جهت تحول و تغییرات آنرا به طرف تکامل فرض می‌کند. او این اصل را سنتروپی نامیده می‌گوید: "سنتروپی عبارت از قانون از زیاد تزائدی و همه‌جانبه مشاهده و آزمودگی معرفت انسانی است که بر اساس شناسایی بهتر اختلافات مشخص و پیچیده تر پدیده‌ها بوده به طور پیش رونده‌ای نظام پیچیده و همه‌جانبه و ظاهراً "ابدی اصول و قوانین حاکم بر تفکر و عملکرد دائمی و ابدی افلاک خود ساز را بازگو می‌کند."

این قانون طبیعت یا معنویت انسانی که بطور دائم قوانین و اصول کلی طبیعت را که ظاهراً "کلیه" حالات خاص تجارب آزمون شده بشری را دربر میگیرد به سنتروپی یا "قانون کاهش درهم برهمی" یا قانون بقاء معرفت "یا قانون ادغام افلاک یا قانون کاهش اغتشاش یا قانون "توسعه نظم" و یا قانون ادغام نظامی از کلیات "معروف شده. قبول فرضیه فولر مسئله تحول و تطور تاریخی را اینطور مطرح میکند که دنیای مادیات و بالنتیجه دنیای عینیات که بیشتر محتوی حیات فکری انسان را شامل می شود رها تر از قید زمان بوده بعکس دنیای معنویات که محتوی حیات فکری و بالاخص ذهنی و ناخود آگاه انسانی را شامل میشود رها تر از قید زمان بوده بعکس دنیای معنویات که محتوی حیات فکری و بالاخص ذهنی و ناخود آگاه انسانی را شامل میشود بیشتر در قید زمان بوده در چهارچوبی محدود تر از مادیات با زمان مربوط گردیده از آن تبعیت میکند. به عبارت دیگر اگر فرض کنیم که مادیات و تفکر و بالنتیجه ابژکتیویتی با n درجه آزادی از زمان مطرح میگردند بی شک دنیای معنویات و بالنتیجه سو بژکتیویتی با $n-m$ درجه آزادی از زمان مطرح خواهد شد. البته نباید این درجه آزادی از زمان در مورد مادیات را حمل بر آن کرد که پیروی صرف انسان از دنیای مادی یعنی در چهارچوب تعقل و تفکر زیستن حتماً "بهبتر زیستن را مطرح میکند. دلیل این امر که نظام مادیات همیشه حالت نامشخص تر و نامنظم تری (به فرم آبستره) را مطرح کرده و نظام معنویات یک حرکت تکاملی پیش رونده را شامل شده اینست که: حرکت زمان در تحولات هر دو ثابت بوده لذا با تغییر زمان فرم نامشخص یعنی نظام مادیات در رابطه با زمان ثابت تر و فرم پیش رونده یعنی نظام معنویات در رابطه با زمان متغیر تر به نظر میرسد.

برای مثال اگر مبدأ زمانی t_0 و پیروی زمانی t_1-t_0 را در نظر بگیریم که در آن نظام مادیات و بالنتیجه تفکر و تعقل از یکطرف و نظام معنویات به همراه احساسات و ذهنیات از طرف دیگر برهم منطبق باشند در زمان t_1 درجه آزادی مادیات نسبت به مبدأ t_0

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

و در زمان t_1 برای مادیات عبارت از nt_1 و برای معنویات عبارت از $t_1(n-m)$ خواهد بود. حال اگر برای مثال در زمان t_0 محیط کالبدی خود را با $t_1(n-m)$ درجه آزادی از زمان می ساختیم در زمان t_1 میتوانست با سطح قابل قبول خواسته های ذهنی و احساس زمان t_1 برابری کرده و فوق کند در صورتیکه تا سطح منطق استدلال m درجه فاصله داشت. نتیجتاً "از یکطرف در چهارچوب مادیات و یاد دنیای بی زمانی بودن مسائل را در سطح جهانی و ابدی تر آنها مطرح میکنند از طرف دیگر در چهارچوب معنویات و با زمان زندگی کردن خواسته های زمانی - مکانی انسانی را بهتر پاسخ میگوید و به عبارتی به سنت ها و یا خصوصیات "زمانی مکانی" انسانها منتهی میگردد که بخاطر منحصر بفرد بودن وحدت در شناسائی زمانی، مکانی که به ارزشهای خاص هر زمان و مکان میدهند بزنگی معنی بیشتری می بخشند علم معرفتی است که از اتفاق و خواسته های فردی دور و به قطعیت، یقین و جهانی بودن بیشتری نزدیک



است در حالیکه هنر که در قالبش معنویات و سنت‌ها مستتر است از این قاطعیت بهره‌قابی ندارد. از این رو اکتشافات علمی و مادی در جریان طولانی زمان و در جوامع مختلف اعتبار خود را از دست نمی‌دهد، در حالیکه معنویات و سنت‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف دگرگون شده، چه بسا اعتقادات یک دوره در دوره دیگر در شمار خرافات و موهومات درمی‌آیند.

شک نیست که همیشه رابطه تسلسلی و دوطرفی مادیات و معنویات است که عقلانی‌ترین رابطه بین فرم و فونکسیون کالبدی‌های زندگی ما را تعیین میکند. نظر باینکه رابطه فرم و فونکسیون و بالعکس همیشه یک رابطه منطقی می‌باشد. لذا مطالعه در مورد هر کدام مربوط به تعیین نتایج ناشی از دیگری است که جمعا "جهت این بازیابی را مشخص میکند. در صورتی چنین بازیابی دارای نتیجه صحیحی است که عوامل و پارامترهای موثر در هر کدام به حد کافی و لازم و یا لااقل در حد آشنائی نسبت علت - معلوم و معلول و علت مورد مطالعه قرار گرفته شناخته شوند. بدین ترتیب مطالعه روند تحولی یک چنین تسلسلی خود اصل موضوع مطالعه را بخود اختصاص می‌دهد. اگر قبول کنیم که فونکسیونها هستند که فرم را می‌آفریند و بالعکس فرمها فونکسیونها را، درمی‌یابیم که این مطالعه یک مطالعه تعادلی بین دو حد مزبور خواهد بود چراکه در مطالعه از عینیات بی‌شک به مفاهیم اجتماعی، اقتصادی می‌بایستی پی برد و بالعکس. در رابطه با آنچه گفته شد معماری یا فرم دادن به دنیای کالبدی محیطی و بالنتیجه آثار سنتی تاریخ نیز در رابطه و متناسب با کیفیات زمانی اغلب بطرف مادیات و یا معنویات نوسان نموده‌اند. تاریخ نیز در رابطه و متناسب با کیفیات زمانی اغلب بطرف مادیات و یا معنویات نوسان نموده‌اند. گاه فرم و قالب تفکر و تعقل را بخود گرفته گاه در رابطه با ذهنیات و احساس عنوان گردیده‌اند. عبارت دیگری در فرم تفهیم و توجیه شده و یا افکار خود آگاه انجام گرفته و یا در قالبی غیر قابل بیان در ابعاد بی‌کران احساسات و عواطف انسانی محو شده به صورت غیر قابل توجیهی

محیط شناسی

عنوان شده‌اند. برخلاف آنچه در دنیای علوم می‌گذرد در آثار هنری مقدار زیادی اثرهای سوپژکتیو یا ذهنی هست که "در اثر صفات هنرمند عاطفه، طرز بیان، یا شکل دادن به ماده، شناخت، لذت بردن از آن یا بطور کلی فضای فکری او فرم گرفته با زمان مکان و فردها تغییر میکند، البته نباید فراموش کرد که هنرمندان نیز در یک مقدار از اصول باهم توافق دارند، مخصوصا "هنرمندان دوره‌های بخصوصی که اصول ابژکتیو یا عینیت بیشتری برایشان مشترک است.

بنابراین کالبدی که بتواند از یک طرف بر اصول سوپژکتیو و احساس متکی بوده ابعاد تاریخ را بخود بگیرد و از طرف دیگر بر اصول منطق و استدلال متکی بوده تغییر پذیر و انعطاف پذیر باشد بطوری که با زمان بتواند فرم و ماهیت خود را تغییر بخشد جواب مسئله خواهد بود. به عبارت دیگر انعطاف پذیری Flexibility و تغییر پذیری فرمها و کالبدها در جوابگوئی به نقش و گذار شده به آنها از طرف فونکسیونها است که میتواند تنه‌اراه حل مسئله در تاریخ زیستن و با تاریخ جلورفتن باشد. تغییر و انعطاف پذیری فرمها و کالبدها است که تغییر و تحول آنرا با زمان میسر گردانده هر لحظه آنرا با فونکسیون و کارکرد مورد لزوم که بر اساس خواسته‌های زمانی استوار است هم‌آهنگ می‌سازد. پس بنابراین برای مشخص نمودن نقش خود در رابطه با گذشته، حال و آینده برای اینکه بدانیم با پدیده‌های تاریخی خود چه میتوانیم بکنیم، چه کنیم که آینده‌گان را نیز در نقشی که در نگهداری و بقا آثار ما به عهده دارند روشن‌تر کنیم باید به اصول روندی مبتنی بر تغییر و تحول پدیده‌های تاریخی توجه خاصی نمائیم. در چنین جهتی توصیه‌های زیری موردنخواهد بود:

۱- روش عملی و تجزیه و تحلیل میتواند مبنی و اساس بررسی‌ها و مطالعات سیستماتیک شناسائی تاریخ و یا آثار متعلق به آن بوده اصل روند پیشنهاد شده (منعکس در دیاگرام فوق) را به فرم زیر مشخص نماید:

الف - روند تحولات و دگرگونی‌های تاریخی

ب - امکانات فرم دهنده‌گی و فرم‌گیری مادی

ج - نیروی حاصل از خصوصیات اجتماعی، اقتصادی،

فرهنگی، انسانی موثر در فرم‌گیری‌های تاریخی.

۲- شناسائی آثار تاریخی میتواند به عناصر اصلی و قابل

مطالعه بیشتری تجزیه‌گر دیده‌هر عنصر بطور جداگانه مورد بررسی

و مطالعه قرار گیرد و برچنین اساسی است که بهتر میتوان به رازهای

نهفته^۴ وجودی هر عنصر و بالاخره نظام کلی وجودی یک اثر تاریخی

پی برد.

۳- با در نظر گرفتن چگونگی تغییرات و تحولات مادیات و

معنویات و ثبوت و تداوم بیشتر علوم عینی و ابژکتیو در مقایسه

با تحول و تغییر خصوصیات سوژکتیو و ذهنیات وابسته لزوم توجه

بیشتر بمنظور مطالعه و بررسی دقیقتر پدیده‌های تاریخی در چهار

چوب عینیات و در دنیای علمی و ابژکتیو روشن ترمیگردد.

۴- لزوم بررسی و مطالعه ساخت ناخودآگاهانه ذهنیات

که منجر به آگاهی بیشتر در زمینه خصوصیات ناخودآگاه انسانی

میگردد لازم است مورد توجه خاص محققین آثار تاریخی قرار گیرد.

زیرا در این حال به کارگیری چنین روش مطالعاتی نه فقط توسعه بیشتر

علوم را مقدر و ر میسازد بلکه در شناخت ابعاد پدیده‌ها در فرم

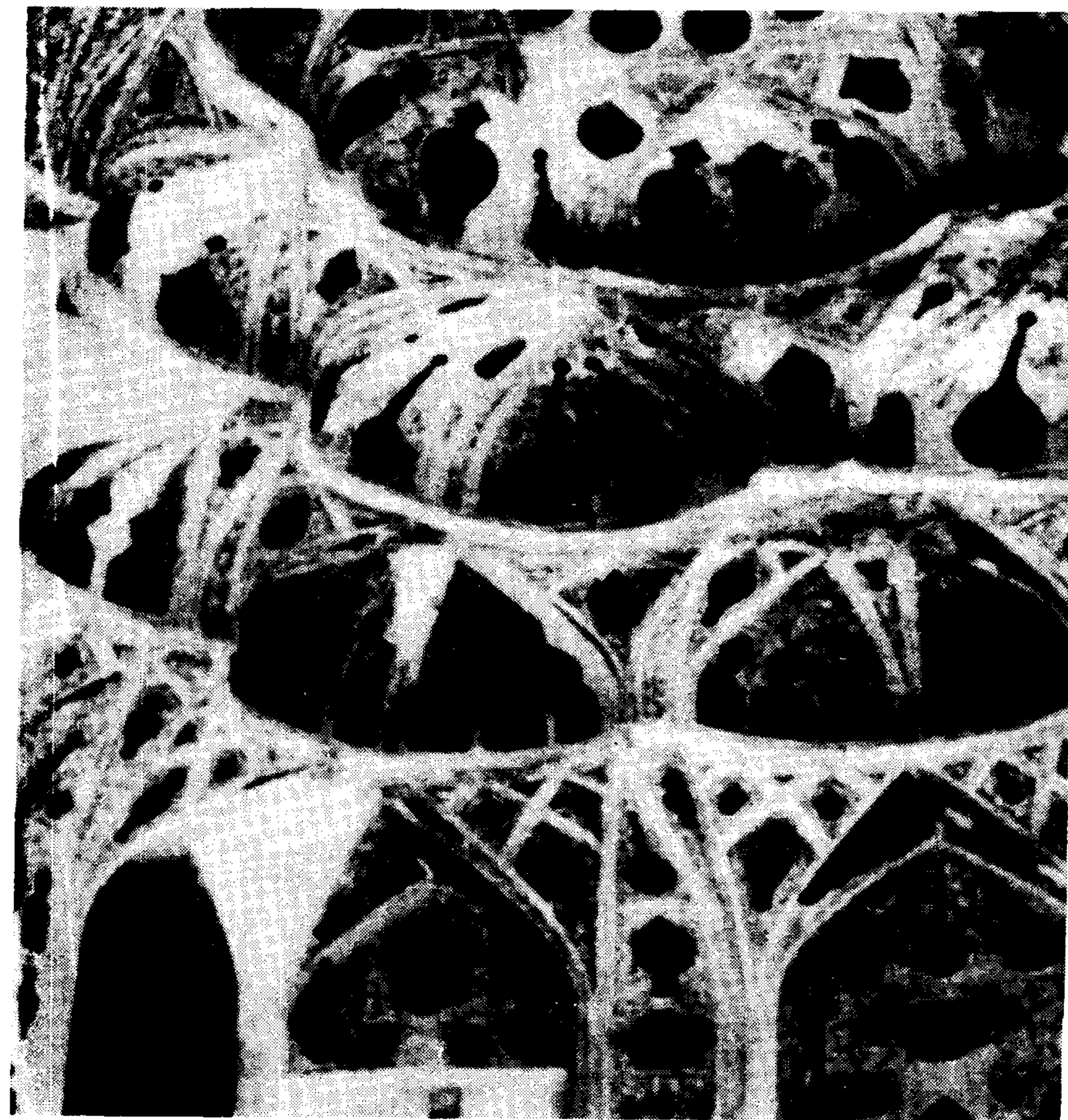
ناخودآگاه آنها نیز سهم بسزا خواهند داشت.

۵- شناخت آثار تاریخی بفرم "اشیاء موزه‌ای" و یا اجساد و

اجسامی منفک از روند پیشنهادی فوق امکان پذیر نیست چه بحث

درباره^۵ این آثار در فرم بسته و در چهارچوب شیئی آنها همراه با

از دست دادن اصول بنیادی آنها خواهد بود.



مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست